



سجاد صفارهرندی

اربعین، بازاندیشی در نسبت نهضت و نهاد

در سال‌های گذشته دیدگاهی در میان مردم معتقد و انقلابی عراق وجود داشت که حضور در این راهپیمایی را قبول نداشتند و این راهپیمایی را مناسک گرایی سنتی و غیرانقلابی می‌دانستند. اما با گذشت زمان و به‌طور مشخص امسال تصاویر شهید ادره موکب یا اقامتگاه نصب شده بود که این رویداد را با ارجاع به دو گانه نهضت و نهاد، این گونه می‌توان تفسیر کرد که کارگزار و عامل فرمالیسم مناسکی تبدیل شده به مجاهد نهضتی در سرحدی‌ترین حالت ممکن. دریافت و تلقی در حوزه نظریه انقلابی وجود دارد که ریشه آن را می‌توان در کارهای مرحوم شریعتی جست‌وجو کرد. براساس این تلقی نهضت در نهاد به پایان می‌رسد و نهاد با تجسد یافتن نهضت را محومی کند. اما امتیاز به ایده بدیلی در این حوزه داریم که نهاد را نه مرگ نهضت، بلکه بستر و بقای آن درک کند، زیرا هر نهضتی اگر نتواند حقیقت خودش را در قالب ترکیبیات نهادی با زندگی، روزمره و عادت پیوند دهد، چه‌بسا از قلمرو تاریخ محو شود. نهاد فضایی فراهم می‌کند که آرمان نهضت مثل آتش زیرخاکستر تداوم یابد و در لحظات حساس و در نسبت با عملیات‌ها و موقعیت‌های تعیین‌کننده مجدداً سربلند کند. این همان چیزی است که یک سال بعد از درگذشت مرحوم شریعتی در انقلاب اسلامی دیده شد. توسط همان کارگزاران، نهادها و بقایای تشیع صفوی که مورد نقادی دکتر شریعتی بودند، نهضتی ایجاد شد که امواج دگرگونی آفرینی‌اش هنوز متوقف نشده است. چیزی مثل اربعین هم ولو اینکه در ظاهر جنبه‌های غیرنهضتی در آن غالب است، اما خود فرم و قالب، محلی برای پنهان شدن حقیقت نهضتی فراروسرکش است که بنا به موقعیت و عاملیت بروز می‌یابد. در مقام تقدیهایی بخش و انقلابی، بسیاری از مواقع به این اقتضای طبیعی و ذاتی حرکت تاریخ توجه نمی‌شود و از موضع نهضت، بدون در نظر داشتن اقتضات نهادی نهاد، نقد صورت می‌گیرد. در واقع نهاد به مثابه نهاد باید بماند تا کالبدی برای نهضت باشد.

سیدمجید امامی

امر میان فرهنگی و تجربه مشترک معنوی

مساله بسیار مهمی که ما را به اربعین می‌رساند، مسیر بسیار نوبی است که در سال‌های گذشته باب شده است. این مساله فلسفه میان فرهنگی است. به این ترتیب اساساً مسیر فلسفه قاره‌ای را به این سمت تغییر داده است که ما باید به سمت امر میانه حرکت کنیم. به عنوان مثال در سرآغاز یک اثر هنری زمانی می‌توانیم زیبایی و معنای آن اثر را درک کنیم که از پوسته سوژگی خود بیرون بیاییم و به میانه‌هایی که بین انسان‌ها، فرهنگ‌ها و معرفت‌ها وجود دارد، بپردازیم. اساس تفکر هم همین است. غیر از این تفکر نیست؛ چرا که علم به خاطر آن سوژگی که واردش شده است تفکری ایجاد نمی‌کند. فلسفه میان فرهنگی تاکید بسیار جدی بر امر میانه و رفتن به سمت تجربه پدیداری یا پدیدارشناسی معنا دارد، باز هم در جهان ادیان به شدت از یک سوژه عینی قابل مطالعه محروم بوده است. به عبارت دقیق‌تر بدون اینکه بخواهیم به خواستگاه‌های پست‌مدرن مطالعات صلح یا به خواسته‌های قاره‌ای فلسفه میان فرهنگی درگیر شویم، به نظر می‌رسد مواجهه نظری، معرفتی و معنوی اربعین و معرفی آن به فضای آکادمیک کنونی نه تنها حوزه فلسفه میان فرهنگی را در برمی‌گیرد و از سطح موجود عبور می‌کند، بلکه می‌تواند به تجربه مشترک معنوی اربعین برای انسان معاصر به عنوان یک تجربه بسیار فراگیر بپردازد. موهبت و حرکت معنوی اربعین است که ظاهراً در قطعه‌ای از مکان و زمان برای تحقق این امر میانه و تجربه معنوی مشترک فراتر از دین و مذهب و قومیت و ملیت، در حال رویداد است.



رفیه سادات موسوی

برای درک اربعین باید زیست اربعینی داشت

اربعین یک هویت اجتماعی متفاوت ایجاد کرده است. جامعه زائران اربعینی با عراق متفاوت است. جامعه زائران اربعینی با هر نقطه دیگری که مرزبندی جغرافیایی دارد متفاوت است. نقطه اشتراک آنها نقطه اشتراکی است به نام کربلا. ادبیات زبانی و رفتاری آنها و هر چیزی که مجموعه‌ای از این رفتارها را شکل دهد و قابلیت بررسی داشته باشد، می‌تواند محور اصلی پژوهش‌های اربعین باشد. پژوهش‌های ما و مساله‌شناسی‌های ما کاملاً از واقعیت‌ها دور می‌شوند. به همین دلیل هم رسانه‌ها تصاویر متفاوت‌تری از واقعیت اربعین نشان می‌دهد. به این ترتیب در بحران ناچار به سکوت است. همین‌طور پژوهشگران ما در رویدادهای بحرانی چیزی برای گفتن ندارند. و وصف‌های ما وصف‌های احساسی هستند که این موضوع به دلیل بی‌توجهی به الگوی فرازبانی و هویت اجتماعی است.

